

چین و منازعه اعراب و اسرائیل؛
از حمایت‌گرایی ایدئولوژیک تا موازنه‌سازی منطقه‌ای
مرتضی اسمعیلی^۱، فرامرز رحیمی نسب^۲

۱۳

دوره ۷، شماره ۱، پیاپی ۱۳
بهار و تابستان ۱۴۰۳

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۳/۰۳/۰۸

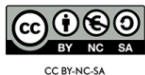
تاریخ پذیرش:

۱۴۰۳/۰۶/۳۱

صص: ۲۷۷-۲۵۵

شابا چاپی: ۲۵۳۸-۵۶۴X

شابا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۵۵۱



DOI: 10.22080/jpir.2024.27192.1379

چکیده

تأسیس رژیم اسرائیل در قرن بیستم در منطقه خاورمیانه موجب شکل‌گیری منازعه‌ای طولانی بین این رژیم و کشورهای عربی، به‌ویژه فلسطین و اسرائیل شد که جدای از تبدیل این منازعه به طولانی‌ترین بحران تاریخ، قدرت‌های بزرگ را نیز در برهه‌های زمانی مختلف به موضع‌گیری و به عبارتی تعیین نسبت خود با این منازعه واداشته است. بر همین اساس سیاست‌های چین به مثابه یکی از قدرت‌های بزرگ در قبال منازعه فوق‌الذکر در طیفی از حمایت‌گرایی ایدئولوژیک قبل از دهه ۱۹۸۰ تا موازنه‌سازی منطقه‌ای بعد از دهه ۱۹۸۰ جهت‌دهی شده است. در همین راستا سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که مواضع چین در قبال این منازعه چگونه بوده است؟ فرضیه پژوهش بیانگر این است که با عنایت به تأثیرپذیری از عوامل مختلف سیاسی، نظامی، ایدئولوژیک، اقتصادی و ... سیاست‌های عمل‌گرایانه، شاخص اصلی مواجهه چین در قبال این منازعه بوده است. یافته‌های پژوهش که بر اساس رویکرد توصیفی - تبیینی حاصل شده است بیانگر این است که چین تا قبل از دهه ۱۹۸۰، با تأثیرپذیری از عنصر ایدئولوژی، ضمن دفاع از آرمان فلسطین، چندین نوبت اسرائیل را محکوم کرد، اما از دهه ۱۹۸۰ به بعد با تمرکز بر اقتصاد در سیاست خارجی چین، این کشور ضمن برقراری روابط دیپلماتیک با اسرائیل و حفظ ارتباط با اعراب، سیاست موازنه‌سازی میان طرفین منازعه را در پیش گرفت. این پژوهش در چارچوب نظریه موازنه قوا، سیاست‌ها و عوامل تأثیرگذار بر مواضع چین در قبال این منازعه را در دو برهه قبل و بعد از دهه ۱۹۸۰ مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: اسرائیل، جمهوری خلق چین، حمایت‌گرایی ایدئولوژیک، فلسطین، موازنه‌سازی منطقه‌ای.

۱. عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول)

esmaeili2017@shirazu.ac.ir

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

۱. مقدمه

استقرار رژیم اسرائیل در منطقه خاورمیانه موجب شکل‌گیری مسأله فلسطین و بروز منازعه بین کشورهای عربی و اسرائیل گردید؛ مسأله‌ای که از بحران‌های اصلی و موضوعات اساسی موجود در خاورمیانه است و از میانه قرن بیستم ایجاد شده و تاکنون این منازعه بین اسرائیل و اعراب و به طور ویژه اسرائیل و فلسطین ادامه داشته است. از این منازعه به‌عنوان «رام‌نشدنی‌ترین منازعه» یاد شده است. با توجه به موارد بسیار بالای اختلاف بین فلسطین و اسرائیل، امکان برقراری صلح در این منطقه با دشواری‌های زیادی روبه‌رو است. البته راه‌حل‌های زیادی برای برقراری صلح در مسأله فلسطین ارائه شده؛ ولی تاکنون هیچ‌کدام منجر به نتیجه عملی که بتواند حقوق و انتظارات هر دو گروه درگیر را برآورده کند، نشده است. عدم اعتماد متقابل و عدم دستیابی به توافق در مسائل اساسی میان طرفین، منجر به تردیدی دوجانبه درباره تعهد طرف مقابل برای ایفای تعهدات خود در یک موافقت‌نامه احتمالی شده است.

با توجه به اینکه در قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم، آمریکا قدرت برتر جهانی بوده است؛ بنابراین سیاست‌های آن کشور در این منازعه مورد توجه قرار گرفته، اما با ظهور چین به‌عنوان قدرتی که با آمریکا بر سر هژمونی رقابت می‌کند و رؤیای انتقال قدرت از واشنگتن به پکن را در سر می‌پروراند، سیاست‌های این کشور مورد توجه اندیشمندان و سیاستمداران قرار گرفته است. چین به‌عنوان قدرت نوظهور در هر جای دنیا که اقدام به برقراری ارتباط کرده، بیشتر به دنبال فعالیت‌های اقتصادی، انعقاد موافقت‌نامه‌های بلندمدت و سرمایه‌گذاری در پروژه‌های کشورهای در حال توسعه بوده است و سیاست‌های چین، سیاستی بر مبنای موازنه‌سازی بوده و سعی کرده که به‌عنوان بازیگری وارد صحنه قضاوت و حل اختلاف شود که نقش میانجی را داشته باشد. چین علاقه دارد به‌عنوان کشوری در محیط بین‌الملل شناخته شود که در سازمان‌دهی مذاکرات اسرائیل و فلسطین نقش داشته است؛ اما اقداماتش به‌گونه‌ای طراحی شده که به‌عنوان یک قدرت بزرگ مسئولیت‌پذیر که به ایجاد ثبات بین‌المللی متعهد است، دیده شود؛ بنابراین، می‌توان توضیح داد که چرا چین در بسیاری از مسائل بین‌المللی حتی اگر نمی‌تواند طرفین را تحت تأثیر قرار دهد، درگیر روند مذاکرات می‌شود. چین می‌خواهد در مذاکرات حضور داشته باشد؛ زیرا این بخشی از استراتژی سیاست خارجی این کشور است که به‌عنوان یک طرف

اصلی در تلاش برای حل اختلافات بین‌المللی شناخته شود. بررسی‌ها نشان می‌دهد که چین در قبال این منازعه سیاست واحدی را در پیش نگرفته است و تا قبل از دهه ۱۹۸۰ میلادی با تأثیرپذیری از عنصر ایدئولوژی از آرمان فلسطین حمایت می‌کرد. اما از دهه ۱۹۸۰ میلادی چینی‌ها تا حدودی از ایدئولوژی فاصله گرفته و بر اقتصاد متمرکز شدند؛ لذا در سیاست‌های خود در قبال مسئله فلسطین تجدیدنظر کرده و ضمن برقراری روابط دیپلماتیک با اسرائیل، سیاست ایجاد موازنه قدرت را در این مسئله در پیش گرفتند. یافته‌های پژوهش بیانگر این است که چین تا قبل از دهه ۱۹۸۰ با تأثیرپذیری از عنصر ایدئولوژی، ضمن دفاع از آرمان فلسطین، چندین بار اسرائیل را محکوم و این دولت را به‌عنوان پایگاه غرب در منطقه خاورمیانه معرفی کرده. اما از دهه ۱۹۸۰ به بعد که چینی‌ها بر اقتصاد متمرکز شدند، ضمن برقراری روابط دیپلماتیک با اسرائیل و حفظ ارتباط با اعراب، سیاست موازنه‌سازی میان طرفین منازعه را در پیش گرفته است. در این مقاله از روش تحقیق کیفی و بر مبنای رویکرد توصیفی - تبیینی استفاده شده است. روش گردآوری داده‌ها در این پژوهش کیفی، کتاب‌خانه‌ای و اینترنتی است. همچنین به‌منظور تحلیل علمی و تئوریک مسئله پژوهش از نظریه موازنه قوای کنت والتز بهره گرفته شده است. هدف این پژوهش این است که نشان دهیم چه عواملی باعث شد سیاست‌های چین در قبال این مسئله در دو برهه قبل و بعد از ۱۹۸۰ میلادی از حمایت‌گرایی به موازنه‌سازی منطقه‌ای تغییر نماید.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی زیادی در خصوص روابط چین با اسرائیل و یا چین با فلسطین انجام شده است از جمله: گای برتون (۲۰۲۰) در کتابی با عنوان چین و درگیری‌های خاورمیانه به بررسی نقش چین در تحولات خاورمیانه می‌پردازد. فصل هشتم این کتاب به موضوع چین و جنگ فلسطین و اسرائیل اختصاص دارد. نویسنده بیان می‌کند که چین در مبارزه علیه اسرائیل در دهه ۱۹۶۰ از فلسطین حمایت کرد؛ اما در دهه ۱۹۷۰ این موضع شروع به تغییر کرد؛ زیرا روابط خود را در سطح سیاست خارجی بر پایه دیپلماتیک قرار داد.

جان کی کولی (۱۹۷۲) در مقاله‌ای با عنوان «چین و فلسطینی‌ها» به بررسی روابط چین و فلسطین می‌پردازد. نویسنده این مقاله معتقد است که پکن همیشه به فلسطینی‌ها کمک کرده است، نه به‌عنوان

یک قدرت بزرگ که به جنبش آزادی کمک می‌کند، بلکه به‌عنوان "مردم انقلابی" که دارای زمینه‌های مشابهی هستند و به یکدیگر کمک می‌کنند.

ژیائوکسینگ هان (۱۹۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «روابط چین و اسرائیل» به تاریخچه روابط چین و اسرائیل می‌پردازد. نویسنده بیان می‌کند که کمی بعد از این که جمهوری خلق چین تأسیس شد، اسرائیل در تاریخ ۹ ژانویه سال ۱۹۵۰، این کشور را به رسمیت شناخت؛ اما چین در روز ۲۴ ژانویه ۱۹۹۲ روابط دیپلماتیک را با اسرائیل را از سر گرفت؛ بنابراین اسرائیل زودتر از همه کشورهای خاورمیانه، جمهوری خلق چین را به رسمیت شناخت؛ اما برای برقراری روابط دیپلماتیک با چین تقریباً چهار دهه منتظر ماند.

پی آر کوماراسوامی، در مقاله‌ای با عنوان «چین و رژیم اسرائیل: عادی‌سازی و بعد از آن» به برقراری روابط دیپلماتیک چین و رژیم اسرائیل از ۱۹۹۲ و تحولات بعد از آن می‌پردازد. نویسنده در ابتدا بیان می‌کند که ایجاد روابط دیپلماتیک بین چین و رژیم اسرائیل در ژانویه ۱۹۹۲ همچنان یک توسعه مهم برای هر دو کشور بوده است و این امر نشان‌دهنده نتیجه موفقیت‌آمیز پیشنهادها طولانی مدت اسرائیل به چین و برآورده شدن آرمان‌های آن برای رسمی کردن روابط با همه پنج عضو دائم شورای امنیت بود.

مورلی میلتن ادوارد و پیترو هینچ کلیف (۱۳۸۵) در کتابی با عنوان بحران در خاورمیانه از ۱۹۴۵ به بعد، به تحولات و بحران‌های مهم منطقه خاورمیانه می‌پردازند. نویسندگان این کتاب دو فصل ابتدایی را به موضوع منازعه اعراب و رژیم اسرائیل اختصاص داده‌اند. نویسندگان این کتاب مدعی هستند گرچه از جنگ جهانی دوم به این سو منطقه خاورمیانه، منطقه‌ای جنگ زده بوده اما؛ سابقه تعارض و بی‌ثباتی در این منطقه با سایر مناطق آشوب‌زده تفاوت دارد. نویسندگان، منازعه اعراب و رژیم اسرائیل را بارزترین و دیرپاترین جنگ در منطقه خاورمیانه پس از دوران جنگ جهانی می‌دانند. در دو فصل اول این کتاب نویسندگان به قضیه فلسطین و اعراب و رژیم اسرائیل می‌پردازند. آن‌ها تلاش کرده‌اند با تفکیک قضیه فلسطین و مسئله اعراب و رژیم اسرائیل، این دو مسئله را جداگانه تحلیل کنند. نویسندگان روش عمل‌گرایانه‌ای را در خصوص تحلیل این موضوع در پیش گرفته‌اند تا ریشه‌های جنگ‌ها و منازعات و ارتباط آن‌ها با یکدیگر برای خوانندگان کتاب ساده‌تر باشد.

آرون شای، در کتابی با عنوان چین و رژیم اسرائیل (پکن - اورشلیم) به بررسی روابط این دو کشور از ۱۸۹۰ تا ۲۰۱۸ می‌پردازد. نویسنده این کتاب بیان می‌کند رابطه رژیم اسرائیل و چین یک موضوع شگفت‌انگیزی است که در ادبیات علمی یا رسانه‌های جریان اصلی تقریباً به اندازه کافی به آن توجه نشده است. آرون شای به توضیح نقش مردم یهودی در توسعه چین مدرن می‌پردازد. آرون شای یک تصویر شگفت‌انگیز از تاریخ رژیم اسرائیل / یهودی و چینی و رابطه فعلی بین دو کشور را ارائه می‌دهد. نویسنده این کتاب به خوبی نقش یهودیان را در پیشرفت چین، به خصوص در حوزه نظامی به تصویر می‌کشد و پرده از این قضیه برمی‌دارد که رژیم اسرائیل نقش اساسی در پیشرفت نظامی چین داشته است. این کتاب اطلاعاتی را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد که کمتر در رسانه‌ها به آن پرداخته می‌شود و این اثر به خوبی روابط سری تسلیحاتی چین و رژیم اسرائیل و وابستگی چین به فناوری نظامی رژیم اسرائیل و یا به نوعی نقطه ضعف چینی‌ها را آشکار می‌کند.

پژوهش‌های صورت گرفته گرچه ابعاد مختلفی از رابطه چین با مسئله فلسطین را نشان می‌دهند؛ اما به طور خاص و صریح به بیان موضع‌گیری چین در مسئله فلسطین اشاره‌ای نکرده‌اند؛ بنابراین پژوهش حاضر سعی دارد به طور ویژه ضمن پرداختن به مسئله فلسطین، به بررسی سیاست‌های چین و عوامل تأثیرگذار بر سیاست‌های این کشور در دو برهه قبل و بعد از ۱۹۸۰ میلادی در برخورد با این مسئله بپردازد.

۳. چارچوب نظری

پیگیری سیاست موازنه قوا همواره در زمره سیاست‌های کشورهای به خصوص قدرت‌های بزرگ بوده است؛ موازنه قدرت دارای معانی متفاوتی است که تحلیل‌گرایان این نظریه، معنای واحدی از آن ارائه نداده‌اند. این نظریه تلاشی است از سوی رئالیست‌ها که بر اصل قدرت استوار است. رئالیست‌ها ساختار نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌دانند که هیچ قدرت فائده‌ای در آن وجود ندارد و هر کشوری در پی منافع خود است (احمدی و دیگران، ۱۳۹۳: ۵). کنت والتز در کتاب سیاست بین‌الملل، بنیان واقع‌گرایی ساختاری را بر مبنای نظریه موازنه قوا بنا می‌نهد. او معتقد است که سیاست بین‌الملل در نظامی عمل می‌کند که وجه مشخصه آن آنارشی است (سازمند و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۵۵). آنارشی به معنای هرج و مرج و بی‌نظمی نیست؛ بلکه به معنای فقدان اقتدار مرکزی است (هیوود، ۱۳۹۸: ۶۰). بر اساس دیدگاه کنت والتز، امنیت بین‌المللی زمانی افزایش می‌یابد که توزیع قدرت نظامی به نحوی صورت پذیرد که هیچ

دولتی به اندازه توانایی اعمال قدرت بر دیگر دولت‌ها، قدرتمند نباشد. این نظریه پیش‌بینی می‌کند که اگر دولتی قدرت زیادی داشته باشد از توانمندی‌های خود استفاده و به کشورهای دیگر حمله می‌کند. این امر باعث می‌شود تا آن دسته از کشورهایی که در معرض خطر قرار می‌گیرند برای پیوستن به ائتلاف‌های تدافعی انگیزه پیدا کنند (Kegley & Wittkopf, 2005: 5). این نظریه دارای قدمت بسیار طولانی در حوزه روابط بین‌الملل است؛ به طوری که می‌توان این نظریه را قدیمی‌ترین و با سابقه‌ترین نظریه در حوزه روابط بین‌الملل دانست. این نظریه ادعا می‌کند که الگوهای جاری در سیاست بین‌الملل بر اساس منطق موازنه شکل می‌گیرد. رشد و افزایش قدرت موجب شکل‌گیری کنش‌های استراتژیک بازیگران عمده بین‌المللی شده و این امر ثبات و تغییر در نظام بین‌الملل را موجب می‌شود (چگنی زاده، ۱۳۹۲: ۲۲۸). برخی از اندیشمندان معتقدند که موازنه قوا به نظامی اشاره دارد که کنشگران اصلی نظام بین‌الملل، استقلال، هویت و حاکمیت خود را از طریق ایجاد توازن حفظ می‌کنند. عده دیگری هم معتقدند که موازنه قوا، قانون رفتار دولت‌هاست بدین معنی که آن‌ها در مقابله با قدرت متجاوز و برهم زننده تعادل به تأسیس ائتلاف علیه قدرت متجاوز اقدام کرده و از ظهور قدرتی مسلط جلوگیری می‌کنند (دوئرتی و دیگران، ۱۳۷۲: ۶۷). در زمان جنگ سرد که نظام دوقطبی بر جهان حاکم بود، چینی‌ها صراحتاً اقدامی در خصوص موازنه‌سازی با آمریکا انجام نمی‌دادند؛ اما امروزه افزایش قدرت چین در نظام بین‌الملل با قدرت و جایگاه برتر آمریکا هم‌زمان و موجب شکل‌گیری رقابت و روابط راهبردی بین این دو قدرت بزرگ در سطح بین‌الملل شده است. این دو قدرت جهت پیشبرد سیاست موازنه خود در سطح بین‌الملل، موازنه‌سازی را در سطح مناطق اجرا می‌نمایند و سعی می‌کنند در مناطق، ایفای نقش بیشتری داشته باشند (سازمند و دیگران، ۱۳۹۷: ۸۹۰-۸۸۴). چینی‌ها در تمام ابعاد اقتصادی، نظامی، سیاسی و نقش‌آفرینی در بحران‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و... رقابت تنگاتنگی با آمریکا دارند و یکی از مهم‌ترین مناطقی که برای قدرت‌های بزرگ دارای ارزش بسیار زیادی می‌باشد، خاورمیانه است و قدرت‌های بزرگ به خصوص آمریکا و چین رقابت بزرگی را در این منطقه شروع کرده‌اند. از سویی یکی از مهم‌ترین بحران‌های جهانی در این منطقه اتفاق افتاده و نقش‌آفرینی در این بحران می‌تواند برگ برنده‌ای برای کشور تأثیرگذار باشد؛ لذا چین در سال‌های اخیر تلاش کرده با موازنه‌سازی در این اختلاف منطقه‌ای ضمن پیگیری سیاست موازنه قوا در مقابل آمریکا از امکانات و فرصت‌های خاورمیانه به خوبی استفاده نموده و روند روبه‌رشد اقتصادی خود را ادامه دهد. در این پژوهش سعی خواهد شد

با استفاده از نظریه موازنه قوا، تغییر سیاست چین از دهه ۱۹۸۰ به بعد در منازعه کشورهای عربی و اسرائیل مورد بررسی قرار گیرد.

۴. مسأله فلسطین به مثابه مسأله کشورهای عربی و اسرائیل

سرزمین فلسطین دارای قدمتی بسیار دیرینه است و می‌توان گفت که سکونت انسان در این منطقه به دوره پارینه‌سنگی (۵۰۰ تا ۱۴ هزار سال قبل از میلاد مسیح) بازمی‌گردد و از عصر میانه سنگی نیز (۸ الی ۱۴ هزار سال قبل از میلاد مسیح) نشانه‌هایی از وجود یک زندگی تمدنی مشهور به نام ناتوفیان دیده می‌شود. این سرزمین در طول تاریخ دستخوش تحولات گوناگون بوده و اقوام مختلفی هم بر این سرزمین حکمرانی کرده‌اند. در قرن بیستم یهودیان سراسر دنیا به‌خصوص شوروی در پی آن بودند که سرزمینی واحد را تأسیس کنند. چندین جای مختلف در آمریکا و آسیا برای ایجاد سرزمین واحد یهودی پیشنهاد شد در نهایت تصمیم بر آن شد که یهودیان در سرزمین فلسطین مستقر شوند و خود یهودیان استناد می‌کردند به اینکه سرزمین فلسطین به آن‌ها وعده داده شده و حق آن‌هاست که در این سرزمین ساکن شوند (گزارش کنفرانس، ۱۳۵۰:۱۳-۱۰). به‌رحال با حمایت مستقیم بریتانیا، آمریکا و دیگر کشورهای غربی مهاجرت یهودیان از سراسر دنیا به فلسطین شروع شد. سرزمین فلسطین بعد از جنگ جهانی اول و از زمان قیمومیت انگلستان و به‌خصوص بعد از اعلان سازمان ملل مبنی بر تأسیس دولت اسرائیل در این سرزمین، تحولات زیادی را تجربه کرده است (محمد صالح، ۱۳۹۴: ۳۱-۲۱). هر تسلی کسی بود که برای استقرار یهودیان در سرزمین فلسطین تلاش زیادی کرد و با تبلیغات گسترده سعی در جذب یهودیان داشت و حتی به مدت بیست سال در کشورهای اروپایی برای جلب حمایت و انتشار ایده خود تلاش کرد. در آن زمان ابتدا به نظر می‌رسید عثمانی و سپس آلمان و روس‌ها از اسرائیلی‌ها حمایت کنند؛ اما سرانجام بریتانیا حمایت از آن‌ها را بر عهده گرفت. رفته‌رفته این ایده در اروپا گسترده‌تر و شناخته‌تر شد و حتی سازمان صهیونیسم به منظور حمایت از صهیونیسم و ایجاد کشور اسرائیل در سوئیس نیز تأسیس گردید (جودکی و دیگران، ۱۳۹۷: ۴۳-۴۱). اتفاق مهم دیگری که به استقرار یهودیان در سرزمین فلسطین کمک کرد، بیانیه بالفور بود. این اعلامیه با تلاش دولت انگلستان در سال ۱۹۲۲ به تصویب جامعه ملل رسید و با تصویب این اعلامیه در جامعه ملل در واقع موافقت بسیاری از دولت‌ها با استقرار یهودیان در سرزمین فلسطین حاصل شد. با تصویب اعلامیه بالفور و با

حمایت سیاسی انگلستان و حمایت اقتصادی آمریکا میزان مهاجرت یهودیان به سرزمین فلسطین رفته‌رفته بیشتر شد. با ظهور حزب نازی در آلمان در دهه ۱۹۳۰ و با توجه با فشار زیادی که به یهودیان وارد شد، روند مهاجرت یهودیان به فلسطین بسیار زیاد شد، حتی آمریکا، انگلیس و فرانسه که روابط خوبی با نازی‌ها نداشتند تلاش‌های لازم را برای مهاجرت بیشتر یهودیان به فلسطین انجام دادند و طبق برآوردها از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵ تقریباً حدود ۱۴۵۰۰۰ نفر از یهودیان به سرزمین فلسطین مهاجرت کردند. در سال ۱۹۴۷ سازمان ملل به منظور پایان دادن به منازعه اسرائیل و فلسطین، طرحی را تصویب کرد که سرزمین فلسطین را به دو کشور اسرائیل و فلسطین تقسیم می‌کرد. این طرح با موافقت اسرائیل روبه‌رو شد؛ ولی اعتراض و مخالفت شدید کشورهای عربی را در پی داشت و تا سال ۱۹۴۸ درگیری‌های خونینی بین اسرائیلی‌ها و شبه‌نظامیان فلسطینی رخ داد. سرانجام در ۱۴ مه ۱۹۴۸ هم‌زمان با پایان قیومیت انگلستان بر فلسطین، دولت اسرائیل با صدور منشور استقلال اعلام موجودیت کرد (جودکی و دیگران، ۱۳۹۷: ۴۳-۴۱).

در زمان تصویب قطع‌نامه در سال ۱۹۴۷ توسط مجمع عمومی سازمان ملل مبنی بر تأسیس دولت اسرائیل، دولت‌های عربی منطقه در حال تحول اساسی و رهبران جدید در حال مقابله با چالش‌های ایجاد ملت بودند؛ زیرا دوران استعمار اروپا جای خود را به ایجاد کشورهای جدید و مرحله جدیدی از سیاست ملی‌گرایی می‌داد. در این زمان کشورهای عربی با این بحران هم‌زمان روبه‌رو و درگیر قضیه فلسطین شدند (Fahmy, 2017: 1-2). به‌رحال در این برهه از تاریخ کشورهای عربی درگیر بحران ناخواسته شدند و بعد از تأسیس رژیم اسرائیل، کشورهای عربی با راهپیمایی و جنگ‌های متعدد به مسئله فلسطین واکنش نشان دادند. اولین جنگ در سال ۱۹۴۸ بین اعراب و اسرائیل رخ داد و تقریباً ۱۵۰۰۰ نفر تلفات داد که اسرائیل علاوه بر مناطقی را که قبلاً در اختیار داشت، مناطق جدیدی را هم به قلمرو خود اضافه کرد و سرانجام این جنگ منجر با آتش‌بس در سال ۱۹۴۹ گردید. در دهه ۱۹۵۰ اردن و مصر از حملات مرزی شبه‌نظامیان فلسطین به اسرائیل حمایت کردند؛ درحالی‌که اسرائیل عملیات انتقام‌جویی را در کشورهای میزبان انجام می‌داد. در سال ۱۹۵۶ و بعد از اعلام ملی شدن کانال سوئز توسط جمال عبدالناصر مصری، جنگی بین مصر و اسرائیل که از حمایت انگلیس و فرانسه برخوردار بود، رخ داد و در ۲۹ اکتبر با حمله مستقیم اسرائیل علیه نیروهای مصری در سینا، جنگ آغاز شد (تارخ، جنگ ۱۹۶۷: ۳-۱). لازم به ذکر است چینی‌ها در موقع بروز بحران‌ها سعی می‌کردند که طرف ملت‌هایی

را که به دنبال رهایی از استعمار بودند بگیرند؛ به طوری که در دهه ۱۹۵۰ از ملی‌گرایان الجزایر در جنگ استقلال خود علیه فرانسه و از مصر در برابر غرب در بحران کانال سوئز حمایت کردند (burton,2020:175). سومین جنگ مهمی که بین اعراب و اسرائیل رخ داد، جنگ شش روزه ۱۹۶۷ بود که در این جنگ اسرائیل با حملات غافلگیرکننده هوایی فرودگاه‌ها و تأسیسات نظامی کشورهای عربی (مصر، اردن و سوریه) را مورد حمله قرار داد و تلفات سنگینی را به این کشورها وارد کرد و مناطقی را نیز به اشغال خود درآورد. شش سال بعد (۱۹۷۳) جنگ دیگری بین اعراب و اسرائیل اتفاق افتاد و کشورهای مصر و سوریه با حمایت چند کشور عربی دیگر به اسرائیل حمله کردند و در ابتدا موفقیت‌هایی هم داشتند، اما در نهایت اسرائیل پس از سه روز موفق شد تلفات زیادی را به مصر و سوریه وارد نماید که در نهایت این جنگ با میانجی‌گری سازمان ملل به آتش‌بس منجر شد .

(Noa,2013:1-5)

بررسی‌ها نشان می‌دهد که از زمان تأسیس رژیم اسرائیل، تنش‌های زیادی بین اعراب و اسرائیل به وجود آمده و سرنوشت تعداد زیادی از کشورهای خاورمیانه به این مسأله گره‌خورده است و سیاست‌هایشان از این مسأله تأثیر می‌پذیرند؛ بنابراین تأسیس رژیم اسرائیل در منطقه خاورمیانه موجب شکل‌گیری منازعه و جنگ‌های زیادی بین کشورهای عربی و مسلمان شد که در بالا به آن‌ها اشاره شد. هرچند که در سال‌های اخیر با تلاش‌های خود اسرائیل و حمایت‌های آمریکا طرح‌هایی برای ایجاد روابط اسرائیل با کشورهای عربی صورت گرفته است و از شدت اختلافات کشورهای عربی با اسرائیل کاسته شده اما همچنان این بحران ادامه دارد. طرح‌های مختلفی نیز از سوی قدرت‌های بزرگ دنیا برای حل این مسأله ارائه شده است که تشکیل دو دولت یکی از مهم‌ترین این طرح‌ها می‌باشد؛ ولی تاکنون عملی نشده و نتوانسته به طولانی‌ترین بحران در خاورمیانه خاتمه دهد. این مسأله به یکی از مهم‌ترین گره‌های تاریخی تبدیل شده است که قدرت‌های بزرگ سعی دارند با تأثیرگذاری به حل این بحران کمک کنند و در واقع از حل این بحران به‌عنوان کارت بازی در مقابل قدرت‌های دیگر استفاده نمایند. چین در سال‌های اخیر که رقابت سختی را با آمریکا شروع کرده است، سعی دارد به‌عنوان بازیگری وارد این بحران شود که به صلح فلسطین و اسرائیل کمک کند و حتی پیشنهاد صلح چهاربندی را هم ارائه کرده است (ارغوانی پیرسلامی و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۴۸-۱۴۵). چین از یک‌سو در تلاش است با کمک‌کردن به حل این بحران با اتخاذ

سیاست موازنه‌سازی در این مسأله از فرصت‌های خاورمیانه استفاده نموده و از سوی دیگر نوعی سیاست موازنه‌قوا را در منطقه خاورمیانه در برابر آمریکا پیش بگیرد.

۵. چین و مسأله اعراب و اسرائیل: تحول مواضع

۱.۵. سیاست‌های چین در مسأله فلسطین قبل از ۱۹۸۰ میلادی (حمایت‌گرایی ایدئولوژیک)

به‌طور کلی هدف اصلی و پایه‌ای چین در تنظیم سیاست‌های خود این است که نخست، نیازمندی‌های مردم چین تأمین شود. این کشور می‌خواهد نیاز دیگر کشورها خواه از متحدان خود و خواه متحدان غرب را تأمین کند؛ بنابراین چینی‌ها به تولید انبوه کالا و به دنبال آن صادرات انبوه کالاها روی آورده‌اند. چینی‌ها برای دستیابی به اهداف خود یک سری اصول را در نظر می‌گیرند. هرچند ممکن است که این اصول متناسب با شرایط و زمان دستخوش تغییر شوند (سازمند و دیگران، ۱۴۰۰: ۵-۱).

چینی‌ها در زمینه‌های مختلفی عزم خود را جزم کرده و با برنامه‌ریزی دقیق و مدون سعی دارند در همه ابعاد پیشرفت خود را حفظ نموده و آرزوی چین برای دستیابی به قدرت برتر جهانی را تحقق بخشند (آقایی و دیگران، ۱۳۹۹: ۳). چین با توجه به ماهیت منافع خود به همکاری و رقابت با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای وارد شده است و خواهد شد اما تعارض با بازیگران در وضعیت فعلی در دستور کار سیاست خارجی چینی‌ها نیست؛ بنابراین تلاشش در جهت موازنه‌سازی منطقه‌ای با آمریکا در خاورمیانه است (ترابی، ۱۳۹۰: ۲۱). یکی از بحران‌های مهم منطقه‌ای که چین علاقه دارد در آن به ایفای نقش بپردازد، مسأله فلسطین است. مسأله فلسطین بحرانی است که ایفای نقش در آن می‌تواند برگ برنده‌ای برای کشور تأثیرگذار باشد. نقش قدرت‌های بزرگ در ایجاد و پایان دادن به بحران‌های جهانی و منطقه‌ای خیلی مهم است. در ابتدای تأسیس رژیم اسرائیل، انگلستان به‌عنوان معمار تأسیس این دولت شناخته می‌شد و تا قبل از اینکه آمریکا قدرت برتر جهانی شود، از اسرائیل حمایت می‌کرد. بعد از آن و با انتقال قدرت از انگلستان به آمریکا، این دولت تحت حمایت همه‌جانبه ایالات متحده آمریکا بوده است. یکی از مسائلی که امروزه سیاستمداران و اندیشمندان روابط بین‌الملل به آن اذعان دارند، بحث احتمال انتقال قدرت از آمریکا به چین در قرن بیست و یکم هست. چینی‌ها گام بلندی را برای دستیابی به این هدف برداشته‌اند. آن‌ها تا قبل از دهه ۱۹۸۰ سرگرم توسعه بودند و کم‌تر به بحران‌های جهانی ورود می‌کردند؛ اما اخیراً سعی کرده‌اند که در بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نقش فعال‌تری را ایفا

نمایند. بررسی‌ها نشان می‌دهد بعد از تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، چین و اسرائیل تمایل به برقراری روابط دیپلماتیک داشتند و حتی اولین دولت خاورمیانه که جمهوری خلق چین را به رسمیت شناخت، اسرائیل بود. اما چند اتفاق مهم نظیر جنگ کره و کنفرانس باندونگ باعث شد که این دو دولت از برقراری روابط دیپلماتیک دور شوند و بنابراین چین به سمت کشورهای عربی متمایل شود. در طول دهه‌های بعد و تا ۱۹۷۰ چینی‌ها در کنفرانس‌های مختلف اسرائیل را محکوم می‌کردند و بر حق مسلم فلسطینی‌ها برای ایجاد یک کشور تأکید می‌کردند به طوری که یاسر عرفات بیان می‌کند مبارزان فلسطینی در مبارزه‌شان با اسرائیل از چینی‌ها کمک‌های زیادی دریافت کردند (Xiaoxing, 1993:67). در این دوره ایدئولوژی نقش زیادی در سمت‌وسو دادن به سیاست خارجی چین داشت و چون آن‌ها یک دوره سخت (تقریباً یک قرن) را تحت شدیدترین فشارهای استعمار بودند؛ بنابراین نسبت به قدرت‌های بزرگ و به‌خصوص قدرت‌هایی که خوی استعمارگری داشتند دیدگاه بدبینانه‌ای داشتند. این را خود چینی‌ها عنوان می‌کردند که حمایتشان از اعراب و به‌خصوص فلسطینی‌ها را به‌عنوان یک قدرت بزرگی که به آزادی کمک می‌کنند در نظر نمی‌گیرند؛ بلکه چون این دو ملت سرنوشت مشترکی داشته‌اند و رنج زیادی کشیده‌اند، از مظلوم دفاع می‌کنند. روند عدم برقراری روابط بین چین و اسرائیل و حمایت چینی‌ها از اعراب و فلسطین تا اواخر دهه ۱۹۷۰ ادامه داشت ولی در اواخر دهه ۱۹۷۰ چینی‌ها یک سری تغییراتی را در سیاست خارجی خود ایجاد و گرایش آن‌ها نسبت به برقراری رابطه با اسرائیل بیشتر شد. هرچند که روابط دیپلماتیک بین چین و اسرائیل وجود نداشت، اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد چینی‌ها روابط نظامی با اسرائیل داشته و حتی برخی افسران اسرائیلی برای دادن آموزش نظامی به چینی‌ها در این کشور حضور پیدا کرده‌اند. به‌طور خلاصه چینی‌ها تا قبل از دهه ۱۹۸۰ از اعراب و فلسطینی‌ها در مقابل اسرائیل دفاع کرده و از آرمان فلسطینی‌ها مبنی بر ایجاد یک کشور فلسطینی و بازگشت آوارگان فلسطینی به سرزمین خودشان حمایت کرده‌اند (Kumaraswamy, 1998:266). یکی از عوامل کلیدی برای صمیمیت مستمر روابط چین و عرب، رد برقراری ارتباط چین با اسرائیل علی‌رغم تلاش‌های اسرائیل برای برقراری ارتباط با چین بوده است.

۲.۵. سیاست‌های موازنه‌سازی چین در مسأله فلسطین بعد از ۱۹۸۰ میلادی (موازنه‌سازی منطقه‌ای)
چین در قرن بیستم چندین بار دست به سیاست موازنه‌سازی زده است. به طوری که در طول جنگ سرد در یک برهه با اتحاد با شوروی سیاست موازنه‌سازی با آمریکا را در پیش گرفت و چند سال بعد

با رویگردانی از شوروی و اتحاد با آمریکا سیاست موازنه‌سازی با شوروی را دنبال کرد. اما بعد از جنگ سرد با توجه به جایگاه آمریکا، به سیاست موازنه‌سازی نرم روی آورد (شیخ‌الاسلامی و دیگران، ۱۲-۱۴۰۰:۲۱). چینی‌ها تا قبل از دهه ۱۹۸۰ با تأثیرپذیری از عنصر ایدئولوژی در سیاست خارجی‌شان از آرمان فلسطین حمایت می‌کردند و معتقد بودند که دفاعشان از فلسطین به خاطر سرنوشت مشترکی است که داشته‌اند. آن‌ها بیان می‌کردند که هم چین و هم اعراب، از استعمار ضربه‌های زیادی خورده‌اند؛ بنابراین در موضع‌گیری‌های خود از اعراب و به‌خصوص فلسطین در مقابل اسرائیل حمایت می‌کردند. اما بعد از دهه ۱۹۸۰ و با اصلاحات اقتصادی و پیگیری سیاست درهای باز توسط چینی‌ها، این کشور در سیاست‌های خود نسبت به جهان و به‌ویژه اسرائیل تجدیدنظر کرد و از آن دیدگاه‌های افراطی در این مسأله در دهه‌های قبل از ۱۹۸۰ فاصله گرفت. چین بعد از دهه ۱۹۸۰ موجودیت اسرائیل را به رسمیت شناخت و در سال ۱۹۹۲ روابط دیپلماتیک خود را با این رژیم برقرار نمود (Xiaoxing, 1993:67-68). چینی‌ها در راستای دیپلماسی فعال خود پیشنهاد صلحی را هم ارائه دادند که شامل چهار بند بود. اول؛ اینکه فلسطین می‌بایست به یک دولت مستقل با حاکمیت کامل بر اساس مرزهای ۱۹۶۷ تبدیل شود و پایتختش بیت‌المقدس شرقی باشد. دوم؛ دو طرف باید گفت‌وگوهای صلح را بر اساس درک متقابل دنبال کنند و یکدیگر را ملاقات کنند. سوم؛ احزاب مربوطه باید بر اساس دستاوردهای موجود که شامل اصل "سرزمین برای صلح است"، قطع‌نامه‌های مربوطه سازمان ملل و ابتکار صلح عرب برای پیشبرد روند صلح خاورمیانه را عمل کنند. چهارم؛ جامعه بین‌المللی باید تضمین مهمی برای پیشرفت در روند صلح فراهم کند. اما با وجود این طرح نتیجه‌ای حاصل نشد (Rynhold, 1998:458-461).

۶. دلایل تغییر سیاست‌های چین از حمایت‌گرایی ایدئولوژیک به موازنه‌سازی منطقه‌ای

۱.۶. روابط نظامی - دفاعی

توجه به مسائل نظامی در کنار پیشرفت‌های اقتصادی همواره مد نظر چینی‌ها بوده است. وقوع جنگ مرزی میان چین و ویتنام در سال ۱۹۷۹ بیش از پیش ضعف‌های نظامی و دفاعی چین را برملا ساخت. در آن زمان ارتش آزادی‌بخش خلق چین در مقابل نیروهای ویتنام شرایط بحرانی داشت و به دنبال کمک‌های نظامی فناورانه‌ای بود که در مقابل تسلیحات ساخت شوروی توانمند باشند و بتوانند

تسلیحات موجود خودشان را به‌روز کنند و آموزش‌های نظامی را فرا بگیرند. در آن برهه، اسرائیل از معبود دولتی بود که توانایی تأمین نیازمندی‌های نظامی چین را داشت؛ زیرا در جنگ با کشورهای عربی در سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ به تسلیحات شوروی دست یافته بودند و می‌توانستند تسلیحات قدیمی آن‌ها را بهبود داده و ارتقا بخشند (shai,2014:25-30). نیاز مداوم چین به فناوری‌های پیشرفته، رقابت ژئوپلیتیکی آن با ایالات متحده، نیاز پکن به همکاری اسرائیل در برابر تهدید مسلمانان سین کیانگ و ادامه نیاز اسرائیل برای تنوع بخشیدن به بازارهای صادراتی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی به غیر از شرکای سنتی خود (ایالات متحده و اروپا) باعث شد که بازدیدهای نظامی سطح بالا در آن سال از سر گرفته شود و وزیر دفاع اسرائیل، ایهود باراک در سال ۲۰۱۱ از پکن بازدید کند (دهقانی، ۱۳۸۵: ۵-۴). همچنین بازدیدی از سوی وزارت امور خارجه چین از اسرائیل انجام شد. با این حال، همکاری‌های نظامی محدود به حوزه‌هایی بود که باعث افزایش نگرانی‌های ایالات متحده نمی‌شد. مثلاً اسرائیل در حوزه ضد تروریسم به سربازان چینی آموزش ارائه داد (Evron,2019:196-216).

با وجود مخالفت آمریکا، چین و اسرائیل همکاری‌های نظامی خود را حفظ کردند. در واقع، کمیسیون بررسی اقتصادی و امنیتی ایالات متحده و چین گزارش داد که اسرائیل در سال ۲۰۱۰ پس از روسیه به‌عنوان دومین ارائه‌دهنده سیستم سلاح به چین بوده است (Samet,2021:80). چین همواره از بازارها و فرصت‌های بین‌المللی برای ایجاد روابط در حوزه نظامی با کشورهای دیگر استفاده کرده است؛ به طوری که در یک نمایشگاه نظامی در پاریس در سال ۱۹۷۵، مقامات چینی به شدت تحت تأثیر فناوری پیشرفته نظامی اسرائیل که توسط صنایع هوایی آن‌ها ساخته شده بود، قرار گرفتند. چینی‌ها هم‌زمان با پیگیری سیاست‌های اقتصادی خود از امور دفاعی و نظامی غافل نبودند و در پی انتقال تسلیحات و تکنولوژی نظامی به کشور خود نیز بودند؛ به طوری که زئیف نظامی اسرائیلی، در دیدعوت آحارونوت نوشت که اولین معامله تسلیحاتی بین دو کشور در دسامبر ۱۹۷۹ با ارزش ۲۶۵ میلیون دلار امضا شد. بر اساس این قرارداد، اسرائیل صدها تانک روسی را ارتقا داد. در سال ۱۹۸۵، این دو کشور اولین معامله آشکار را انجام دادند که بر اساس آن چین ۵۴ هواپیمای کفیر، تانک‌های مرکاوا، موشک‌های گابریل و هواپیمای اف ۱۰ را دریافت کرد این معامله همچنین تصریح کرد که کارشناسان اسرائیلی باید در پکن مستقر شوند تا افسران چینی را که از این سلاح‌ها استفاده می‌کنند، آموزش دهند. رابطه نظامی در حال

توسعه بین چین و اسرائیل نه تنها شامل فروش تسلیحات می‌شد، بلکه به همکاری در توسعه فناوری نظامی نیز گسترش یافته بود. روابط تجاری نظامی اسرائیل - چین در طول دهه ۱۹۹۰ به شکوفایی خود ادامه داد و به اوج خود در اواسط این دهه رسید. در طول این دوره، اسرائیل به عنوان تأمین کننده اسلحه چین، در جایگاه دوم قرار داشت و بیش از بیست درصد از سلاح‌های چین از اسرائیل خریداری شد (Ayyadi & Mohamme, 2016:260). بنابراین یکی از عوامل بسیار مهم در تغییر رویکرد چین به مسئله فلسطین و پیگیری سیاست موازنه‌سازی بین طرفین از دهه ۱۹۸۰ به بعد، نیازمندی این کشور به تجهیزات دفاعی و استفاده از توانمندی نظامی اسرائیل جهت فراگیری آموزش‌های نظامی بود.

۲.۶. تغییر ایدئولوژی

مرگ مائو در سپتامبر ۱۹۷۶ و ظهور دنگ ژیانوپینگ اصلاح طلب که متعهد به مدرن‌سازی و توسعه اقتصادی بود، نقطه عطف مهم در روابط چین و اسرائیل بود. اگرچه این تأثیر فوری و محسوس نبود، اما آغاز دوره‌ای جدید را نشان می‌داد. پایان درگیری‌های داخلی طولانی و پذیرش چین توسط جامعه بین‌المللی به طور قابل توجهی دیدگاه این کشور را نسبت به جهان خارج تغییر داد (Kumaraswamy, 1998:266-270). چین در اواخر سال ۱۹۷۰ نیروی حیاتی اقتصادی خود را از دست داده بود، اما مردم این کشور برای پذیرش انقلابی که آن‌ها را از ناآرامی‌ها و موانع اقتصادی نجات دهد، آماده‌گی داشتند؛ بنابراین دنگ با اصلاحات اقتصادی به خواسته مردم پاسخ داد و پس از به قدرت رسیدن در سال ۱۹۷۸ به سرعت منازعات طبقاتی را پایان داد و توجهات را از تمایلات سیاسی و اقتصادی مشترک به اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد سوق داد. شیائوپینگ با درک مزایای بازار آزاد و با یادگیری از کشورهای کاپیتالیسم، تصویر ایده‌آلی از چهار نوع مدرن‌سازی (کشاورزی، صنعت، علم و فناوری و نظامی) ارائه داد. دنگ برخلاف مائو، عمل‌گرا بود و عقیده داشت که مهم نیست یک گربه سیاه باشد یا سفید، تا زمانی که بتواند موش بگیرد، گربه خوبی خواهد بود. به عقیده شیائوپینگ عمل‌گرایی اقتصادی، نیازمند کاهش نزاع ایدئولوژیک میان سوسیالیسم و کاپیتالیسم در شکل دهی به سیاست‌های اقتصادی بود. اصل اساسی استفاده بهینه از بازار برای بهره‌وری بود. در واقع عمل‌گرایی اقتصادی در چین پیوندی از اقتصاد آزاد و استبداد سیاسی بود (Ko, 2011:35-37). تغییر در سیاست خارجی چین باعث شد که آن‌ها به دنبال دست‌یابی به اهداف اقتصادی خود، روابط دیپلماتیک را با اسرائیل برقرار و سیاست موازنه‌سازی را در مسئله فلسطین در پیش بگیرند. چینی‌ها کاملاً آگاه هستند که ادامه روند رو به رشد اقتصادی‌شان نیازمند خاورمیانه آرام و

امن برای تأمین انرژی است؛ بنابراین آن‌ها سعی می‌کنند که در همهٔ دوگانه‌های منطقهٔ خاورمیانه و به طور ویژه دوگانهٔ فلسطین و اسرائیل موازنه‌سازی را ایجاد نموده و از فرصت‌های این منطقه نهایت بهره را ببرند.

۳.۶. دلایل سیاسی

بهبود روابط اسرائیل با مصر در سال ۱۹۷۷ درحالی‌که مصر یکی از مخالفان اصلی حضور اسرائیل در منطقهٔ خاورمیانه بود، چین را وادار ساخت تا از مواضع قبلی خود در قبال منازعهٔ اعراب و اسرائیل کوتاه بیاید و سیاست خارجی کمونیستی خود را نسبت به اسرائیل و منطقهٔ خاورمیانه با عمل‌گرایی تعریف کند. چین تلاش کرد خود را به‌عنوان یک کارگزار علاقه‌مند به صلح در منطقه معرفی نماید؛ بنابراین، اواخر دههٔ ۱۹۷۰ شروع تازه‌ای برای شکل‌گیری روابط چین و اسرائیل بود. در سال ۱۹۷۹، تاجر اسرائیلی، شاتول آیزنبرگ روابط دوجانبه مخفی را در قالب انتقال فناوری نظامی از اسرائیل به چین تقویت کرد (Chen, 2012: 278). چین به اسرائیل برای مقابله با تهدید درک شده از اسلام در بین اویغورها در منطقهٔ غربی سین کیانگ و همچنین در رقابت جهانی قدرت خود با ایالات متحده به‌عنوان یک دارایی ارزشمند می‌نگریست. همچنین چین به دنبال استفاده از لابی یهودی برای تأثیرگذاری در سطح جهان نیز بود. در دههٔ ۱۹۷۰ چین هرچند که از برقراری روابط دیپلماتیک با اسرائیل امتناع کرد؛ اما به طور ضمنی به‌حق حاکمیت دولت اسرائیل اذعان داشت. اسرائیل هم مدام پیگیر برقراری روابط دیپلماتیک با چین بود و در این راستا اعلام کرد که هرگز تایوان مستقل را به رسمیت نمی‌شناسد. اسرائیل در راستای بهبود روابط خود با چین، در سال ۱۹۶۱ یک شورای افتخاری در هنگ‌کنگ افتتاح کرد و در سال ۱۹۷۲ آن را به یک کنسولگری ارتقا داد (Xiao, 2018: 1-23). هدف نهایی پکن در شناسایی دولت اسرائیل و پیگیری سیاست موازنه قدرت در مسألهٔ فلسطین، بهره‌گیری از نقش قابل توجه لابی یهودی در دیپلماسی آمریکاست. چین از دههٔ ۱۹۹۰ با بهره‌گیری از گروه لابی یهودی در کنگرهٔ آمریکا در جهت تأمین حمایت آن‌ها از چین و گسترش روابط با آمریکا بهره گرفت. اسرائیل هم که در انزوای بین‌المللی قرار داشت، از این فرصت استفاده کرد و حاضر شد در راستای حفظ روابط خود با چین، کارگزار آن‌ها نزد رئیس‌جمهور آمریکا شود. این شرایط باعث شد که چینی‌ها حضور اسرائیل در منطقه را در کوتاه‌مدت مفید بدانند (شاهنده، ۱۳۷۸: ۹۵).

۴.۶. دلایل اقتصادی

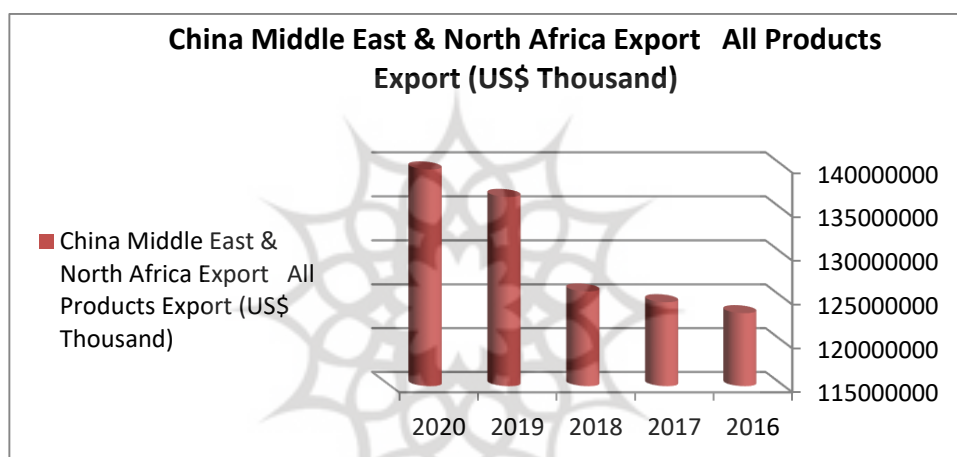
بعد از پایان جنگ سرد چین برای دسترسی به منابع انرژی، گسترش نفوذ ژئواستراتژیکی خود در فراتر از منطقه آسیا اقیانوس آرام، حفظ ثبات داخلی از طریق روابط خارجی و تقویت وضعیت خود به عنوان یک قدرت عالی علاقه‌ای ویژه‌ای به منطقه خاورمیانه داشت که مهم‌ترین هدفش ادامه دسترسی به منابع انرژی خاورمیانه بود. از اواخر دهه ۱۹۷۰، نرخ رشد اقتصادی پایدار پکن تقاضای خود را برای نفت افزایش داد و از دهه ۱۹۹۰، این کشور نفت را عمدتاً از منطقه خاورمیانه وارد می‌کرد. در واقع در سال ۲۰۱۵، پکن بزرگ‌ترین واردکننده نفت خام در جهان شد و خاورمیانه بیش از ۴۰ درصد از واردات نفت چین را به خود اختصاص داد. دسترسی چین به منطقه خاورمیانه به وضوح باعث شد که بتواند وضعیت اقتصادی و سیاسی خود را تحقق بخشد؛ بنابراین اهداف استراتژیک دوره پس از جنگ سرد فرصتی برای چین بود تا روابط خود را با کشورهای منطقه بهبود بخشد (Inbar, 2020: 256 & Scobell and Nader, 2016: 7-21).

در این چارچوب، چین از روند صلح خاورمیانه به رهبری ایالات متحده حمایت کرد و در مذاکرات چندجانبه در مورد امنیت منطقه‌ای، آب و پناهندگان شرکت کرد (Inbar, 2020: 254). در واقع از یک سو سیاست اقتصادی چین بعد از جنگ سرد با هدف دست‌یابی به توسعه صنعتی سریع با اتخاذ روش‌ها و فناوری‌های کشورهای غربی متمرکز شد و در این چارچوب؛ چین از توانایی‌های پیشرفته فناوری اسرائیل در کشاورزی، انرژی خورشیدی، ساخت‌وساز و نوسازی نظامی بهره‌مند شد و در این راستا پکن میزبان برخی از دانشمندان اسرائیلی بود و از سال ۱۹۸۲ محدودیت‌های خود را برای دارندگان گذرنامه اسرائیلی کاهش داد (Shichor, 2015: 102-130). از سوی دیگر نیز اسرائیل به عنوان مرکز فناوری پیشرفته، به دنبال تنوع بخشیدن به بازارهای صادراتی و منابع سرمایه‌گذاری در خارج از ایالات متحده و اروپا بود؛ بنابراین گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دومین اقتصاد بزرگ جهان برایش بسیار سودمند بود (Evron, 2019: 196-216). سیاست‌های اقتصادی چین بعد از اجرای سیاست‌های درهای باز باعث رشد مراودات اقتصادی این کشور با سایر کشورها و به خصوص کشورهای منطقه خاورمیانه گردیده است؛ به طوری که آمارها نشان می‌دهد میزان همکاری اقتصادی چین با منطقه خاورمیانه و به طور ویژه با رژیم‌های که حدود چهار دهه از برقراری روابط دیپلماتیک با آن اجتناب می‌کرد، روبه افزایش گذاشته است؛ طبق آمارهای جهانی میزان همکاری‌های اقتصادی چین با منطقه

خاورمیانه و به طور ویژه با اسرائیل در دهه‌های بعد از ۱۹۸۰ رو به افزایش بوده و این روند افزایشی در سال‌های اخیر رشد گسترده‌ای داشته است که در جداول و نمودارهای زیر مشاهده می‌شود.

جدول ۱. صادرات چین به منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به هزار دلار آمریکا ۲۰۱۶-۲۰۲۰

۲۰۱۶	۲۰۱۷	۲۰۱۸	۲۰۱۹	۲۰۲۰
۱۲۳۳۳۱۶۸۲	۱۲۴۵۸۰۷۴۲	۱۲۵۸۱۱۲۸۵	۱۳۶۵۵۶۱۵۸	۱۳۹۶۷۳۸۴۹

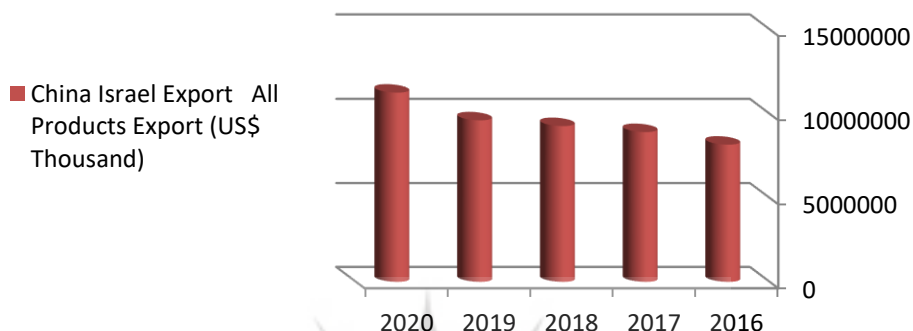


نمودار ۱. صادرات چین به منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به هزار دلار آمریکا ۲۰۱۶-۲۰۲۰

جدول ۲. صادرات چین به اسرائیل به هزار دلار آمریکا ۲۰۱۶-۲۰۲۰

۲۰۱۶	۲۰۱۷	۲۰۱۸	۲۰۱۹	۲۰۲۰
۸,۱۷۴,۲۹۲,۹۲۳	۸,۹۱۸,۴۶۶,۷۲۰	۹,۳۷۴,۴۱۵,۸۰۵	۹,۶۱۴,۹۶۳,۷۸۸	۱۱,۲۵۳,۵۷۶,۱۲۰

China Israel Export All Products Export (US\$ Thousand)

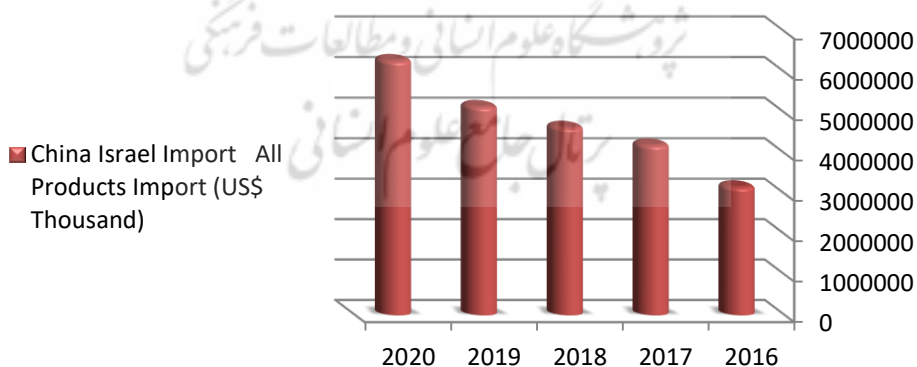


نمودار ۲. صادرات چین به اسرائیل با هزار دلار ۲۰۱۶-۲۰۲۰

جدول ۳. واردات چین از اسرائیل به هزار دلار آمریکا ۲۰۱۶-۲۰۲۰

۲۰۱۶	۲۰۱۷	۲۰۱۸	۲۰۱۹	۲۰۲۰
۳,۱۷۲,۹۰۲,۸۹۵	۴,۲۰۶,۲۳۵,۸۵۹	۴,۶۴۱,۱۵۶,۵۶۳	۵,۱۵۴,۱۸۵,۳۲۰	۶,۲۸۵,۰۹۴,۸۰۵

China Israel Import All Products Import (US\$ Thousand)



نمودار ۳. واردات چین از اسرائیل به هزار دلار آمریکا ۲۰۱۶-۲۰۲۰

نتیجه‌گیری

با تأسیس رژیم اسرائیل در منطقه خاورمیانه، منازعه‌ای طولانی بین اعراب و اسرائیل به وجود آمد. یهودیان سراسر دنیا در پی منطقه‌ای بودند که در یک جا جمع شوند و دولتی مستقل را ایجاد نمایند. سرانجام این رژیم با کمک انگلستان و سازمان‌های بین‌المللی در سال ۱۹۴۸ تأسیس شد. بعد از تأسیس اسرائیل، نه تنها فلسطین، بلکه اکثر کشورهای عربی درگیر این مسأله شدند و جنگ‌های مهمی در سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ بین کشورهای عربی و اسرائیل رخ داد که موجب تلفات جانی و مالی فراوانی گردید. با توجه به اهمیت و دامنه تأثیرگذاری این مسأله، قدرت‌های بزرگ با احتیاط با این مسأله برخورد می‌کردند و در تلاش بودند با ارائه راه‌حل صلحی بین اسرائیل و فلسطین، قدرت خود را به رخ رقبا بکشند. بعد از پایان جنگ سرد، آمریکا قدرت بلامنازع جهان بود؛ اما در سال‌های اخیر چین به‌عنوان قدرتی بزرگ در سطح جهانی ظهور کرده و به رقابت با آمریکا می‌پردازد. چینی‌ها در دهه‌های اخیر تلاش کردند در چارچوب نظریه موازنه قوا جهت دستیابی به منافع ملی خود دست به موازنه‌سازی منطقه‌ای بزنند و در دوگانه‌های منطقه خاورمیانه سیاست ایجاد موازنه قدرت را در پیش بگیرند و از این طریق ضمن دستیابی به اهداف خود به موازنه‌سازی با آمریکا در منطقه خاورمیانه نیز پردازند و در بحران‌های منطقه خاورمیانه نقش فعال‌تری را ایفا نمایند. مناطق به‌خصوص منطقه خاورمیانه جایگاه بسیار ویژه‌ای در سیاست خارجی کشورهای قدرتمند و به‌خصوص کشور چین دارند. اما این منطقه با بحران‌های و چالش‌های زیادی درگیر است که یکی از مهم‌ترین این بحران‌ها، مسأله فلسطین است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که وقتی جمهوری خلق چین تأسیس شد، اولین کشور خاورمیانه‌ای که آن را به رسمیت شناخت، اسرائیل بود؛ ولی برقراری روابط دیپلماتیک بین این دو کشور بیش از چهار دهه طول کشید. چین در طول زمان در قبال این مسأله سیاست واحدی را در پیش نگرفت. چینی‌ها از سال ۱۹۵۰ به بعد با تأثیرپذیری از عنصر ایدئولوژی از آرمان و اهداف فلسطین حمایت کرده و در کنفرانس‌های بین‌المللی وجود اسرائیل را در منطقه محکوم می‌کردند. آن‌ها مدعی بودند که فلسطینیان با خودشان سرنوشت مشترکی دارند و هر دو کشور ظلم‌های زیادی را از سوی امپریالیسم متحمل شده‌اند. بنابراین مدام فلسطینیان را به مبارزه با اسرائیل دعوت می‌کردند. این روند تا اواخر دهه ۱۹۷۰ ادامه داشت. اما از دهه ۱۹۸۰ به بعد با توجه به اینکه چین به یکی از قدرت‌های اقتصادی دنیا تبدیل شد، بنابراین در جهت دیپلماسی اقتصادی تلاش کرد که تنش‌های خاورمیانه به حداقل برسد و

حتی نقش فعالی را جهت پایان دادن به بحران فلسطین با پیشنهاد صلح چهاربندی بر عهده گرفت. چینی‌ها تا قبل از دهه ۱۹۸۰ تأثیرپذیری زیادی از عنصر ایدئولوژی داشتند و همین موضوع باعث می‌شد که در برخورد با مسأله فلسطین و منازعه کشورهای عربی و اسرائیل از اعراب دفاع نمایند. اما از دهه ۱۹۸۰ به بعد عواملی مانند؛ مرگ مائو و فاصله گرفتن از ایدئولوژی صرف، عوامل سیاسی نظیر موازنه‌سازی با آمریکا، عوامل اقتصادی مانند حفظ امنیت انرژی و بهره‌برداری از فرصت‌ها و امکانات منطقه خاورمیانه و همچنین استفاده از تکنولوژی و تسلیحات اسرائیلی توسط چینی‌ها باعث شد که آن‌ها نسبت به مسأله فلسطین تغییر موضع داشته باشند و سیاست موازنه‌سازی را در این مسأله پیگیری نمایند. چینی‌ها با پیگیری سیاست درهای باز در سیاست‌های قبلی خود در مسأله فلسطینی تجدیدنظر کردند و اسرائیل را دولت قانونی دانستند؛ هرچند معتقد بودند که یک سری اقدامات باید از سوی اسرائیل (عقب‌نشینی به سرزمین‌های قبل از جنگ ۱۹۶۷) صورت بگیرد؛ اما در کل وجود و اصل دولت اسرائیل در منطقه را پذیرفتند و این می‌توانست ناشی از این باشد که چین از یک‌سو برای تأمین امنیت انرژی و بهره‌گیری از فرصت‌ها و امکانات منطقه خاورمیانه نیازمند منطقه‌ای امن بود و از سوی دیگر در پی این بود که سیاست موازنه‌سازی با آمریکا را در این منطقه پی بگیرد. هدف نهایی چین این بود که با افزایش قدرت اقتصادی، نظامی، نرم‌افزاری و ... خود را به سطح بالایی برساند که توانایی رقابت با آمریکا را داشته باشد و در سطح منطقه‌ای هم سعی کرده با ورود به خاورمیانه به سمت موازنه‌سازی با آمریکا گام بردارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

- احمدی، حمید و خوش‌بین، ملیحه (۱۳۹۳)، «کاربست نظریه و موازنه قوا در تبیین دلایل ناکامی انقلاب مشروطه با برجسته‌سازی نقش روسیه»، سیاست بین‌الملل، سال ۲، شماره ۲: ۵.
- ارغوانی پیر سلامی، فریبرز و میراحمدی، سعید (۱۳۹۸)، «تبیین سیاست موازنه‌سازی منطقه‌ای چین در خاورمیانه»، سیاست جهانی، دوره ۸، شماره ۲: ۱۴۸-۱۴۵.
- آقایی، سید داوود و سازمند، بهاره و شریعتی نیا، محسن و قهرمانی، محمدجواد (۱۳۹۹)، «بررسی اصول و اهداف سیاست خارجی چین»، خانه اندیشمندان علوم انسانی: ۲-۵.
- تارخ، عبدالحمید (۲۰۲۳). جنگ سال ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، جنگاوران: ۳-۱.
- ترابی، قاسم (۱۳۹۰)، «مقایسه استراتژی انرژی چین و آمریکا؛ با تأکید بر منطقه خاورمیانه»، مطالعات منطقه‌ای، سال ۱۲، شماره ۳: ۲۱.
- جودکی، حسین و فلاحی سیف‌الدین، علی (۱۳۹۷)، «تشریح محورهای منازعه بین رژیم اسرائیل و فلسطین»، پژوهش ملل، دوره ۴، شماره ۳۹: ۴۳-۴۱.
- چگنی زاده، غلامعلی (۱۳۹۲)، «موازنه قوا و روابط راهبردی چین با ایالات متحده آمریکا»، روابط خارجی، سال ۵، شماره ۴: ۲۲۸.
- دوئرتی، جیمز و گراف، فالتز (۱۳۷۲)، نظریه متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی: نشر قومس.
- دهقانی، محمود، گزارش راهبردی مرکز تحقیقات استراتژیک، تأملی در روابط تل‌آویو و پکن، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- سازمند، بهاره و ارغوانی پیر سلامی، فریبرز (۱۳۹۷)، سیاست خارجی جهانی و منطقه‌ای چین در قرن بیست و یکم: انتشارات دانشگاه تهران.
- سازمند، بهاره و عظیمی، ابوالفضل و نظری، علی‌اکبر (۱۳۸۹) «نظریه موازنه قدرت کنت والتز: نقد و بررسی کارآمدی آن در عصر حاضر»، فصل‌نامه روابط خارجی، سال ۲، شماره ۴: ۲۵۹-۲۵۷.
- سازمند، بهاره و نوروزی، حسین (۱۴۰۰)، «اهداف و ابعاد رقابت آمریکا و چین در خاورمیانه»، خانه اندیشمندان علوم انسانی: ۵-۱.
- شاهنده، بهزاد (۱۳۷۸)، «سیاست خارجی چین در آسیای مرکزی و قفقاز»، سیاست دفاعی، شماره ۲۹ و ۳۰: ۹۵.

- شیخ‌الاسلامی، محمد-حسن و پاکدل مجد، م.مصطفی (۱۴۰۰)، «تحول جایگاه راهبردی موازنه سازی در سیاست خارجی چین؛ جستاری در سه بازه زمانی (۱۳۰۰ تا ۱۸۰۰)، جنگ سرد و سرد»، روابط خارجی، سال ۱۳، شماره ۱: ۲۱، ۱۲.
- گزارش کنفرانس حقوق‌دانان عرب در الجزایر (۱۳۵۰). م.سأله فلسطين، ترجمه ا سداالله مه شری چاپ دوم، انتشارات خوارزمی: ۱۰-۳
- محمد صالح، محسن (۱۳۹۴)، قضیه فلسطین، ترجمه صالح گل عنبری و یوسف رضازاده: نشر وزارت امور خارجه.
- هیوود، آندره (۱۳۹۸). سیاست جهانی، جلد اول، ترجمه سید مسعود موسوی شفائی: نشر سمت.
- Ayyadi, Islam & Kamal, Mohammed (2016), «China-Israel Arms Trade And Copration History And Policy Implications». *Asian affairs*, p.260.
- Baum, Noa (2013), «Historical Time Line for Israel/Palestine», pp.1-5.
- Burton, Guy (2020), *China and Middle East Conflicts, Retbinking Asia and international Relation*, p 175.
- Chen, Yiyi. (2012), *China's Relationship with Israel: Opportunities and Challenges, Perspective from China*, p.278
- Daniel J, Samet (2021), *Israel's China Problem*, "The National Interest", p.80.
- Degang, Sun & Zoubir, Yahia (2017), «China's Participation in Conflict Resolution in the Middle East and North Africa: A Case of Quasi Mediation Diplomacy?» *Journal of Contemporary China*, p.1.
- Evron, Yoram (2019), «The Challenge of Implementing the Belt and Road Initiative in the Middl East: Connectivity Projects under Conditions of Limited Political Engagement» *China Quarterly*, pp.196-216.
- Efraim, Inbar. (2020). *Israel's Pivot from Europe to Asia*, " in Robert O. Freedman (ed.), *Israel Under Netanyahu: Domestic Politics and Foreign Policy* (London: Routledge), p.254.
- Fahmy, Nabil (2017), *Palestine, an Arab Issue*, pp.1-2.
- Kegley, Charles W. & Wittkopf, Eugene R. (2005), *World Politics: Trends and Transformation*, Wadsworth Publishing.
- Ko, Sung-bin (2001), *China's pragmatism as a grand national development strategy: historical legacy and evolution*, pp.35-37.
- Kumaraswamy, P, R (1998), *China and Israel: Normalisation and after*, pp.266-270.

- Rynhold,Jonathan(1998),*China and the Middle East*,pp458-461.
- Scobell, Andrew and Nader, Alireza (2016). *China in the Middle East:The Wary Dragon* (CA, Santa Monica: Rand Corporation)pp.7-21.
- Shai,Aron(2014),The Evolution of Israeli-Chinese Friendship» *The S.Daniel Abraham Center for International and Regional Studies,TelAviv University,Research Paper*, (7),pp.25-30.
- Shichor,Yitzhak(2015), «Striking When the Iron is Cold: Moshe Sharett and Sino-Israeli Relations» *Israel Studies*,pp.102-130.
- Steve,Yetiv & Chunlong,Lu(2007), «China,Global Energy,and the Middle East» , *Middle East Institute*,pp.201-202.
- Xian, Xiao(2018), «The ‘Belt and Road Initiative’ and China-Israeli Relations» , *Journal of Middle Eastern and Islamic Studies*,pp.1-23.
- Xiaoxing,Han(1993), «Sino-Israeli Relations» ,*Journal of Palestine Studies*,pp.67-68.

